

خاستگاه‌شناسی برزونامه کهن و بازسازی خاستگاه عامیانه داستان بروز

دکتر فرزاد قائمی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

داستان بروز، به عنوان یکی از معروف‌ترین ملحقات شاهنامه، دنباله رستم و سهراب، و در قیاس با رستم و سهراب که محبوب‌ترین داستان شاهنامه در بین مردم به شمار می‌رفته، در بین داستان‌های حماسی پس از شاهنامه واجد چنین جایگاهی بوده است. قدمت شکل منظوم این داستان (سروده کوسع در سده ۷-۸)، نسبت به همه منابع شفاهی موجود، قضاوت درباره منبع داستان را دشوار کرده است. این جستار، با تطبیق و تحلیل داستان منظوم (بخش کهن) با قدیم‌ترین روایت منتشر، احیاء الملوك، اثر شاه محمد سیستانی (۱۰۲۷ ق.)، نشان داده است، اثر سیستانی با وجود حداقل سه قرن تأخیر، از روی منظومه خلق نشده است؛ بلکه نویسنده به منبعی سیستانی که محتملاً شفاهی بنیاد بوده، دسترسی داشته و دلیل تفاوت اساسی دو روایت نیز در همین نکته مستتر است. این جستار، ضمن تطبیق و تحلیل دو متن، منبع فرضی داستان بروز را در ادبیات شفاهی سیستان، بازسازی کرده، دلایل تغییر آن را توسط کوسع متذکر شده است.

کلیدواژه‌ها: داستان بروز، برزونامه کهن، شمس الدین محمد کوسع، ملک شاه محمد سیستانی، حماسه شفاهی، خاستگاه عامیانه.

* ghaemi-f@ferdowsi.um.ac.ir

درآمد

برزونامه از منظومه‌هایی است که به تقلید از شاهنامه و از روی داستان‌های شفاهی ساخته شده است. این داستان در حقیقت ذیلی است بر داستان رستم و سهراب که به سرگذشت بربزو، فرزند سهراب، می‌پردازد. درباره انگیزه خلق داستان بربزو، برخی پژوهشگران گفته‌اند، به احتمال زیاد سازندگان این داستان چنان از پایان اندوه‌بار داستان سهراب متأثر بوده‌اند که خواسته با ساختن این گونه داستان‌ها آن را جبران کنند (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۱۴۰). پیشینه تحقیقات در مورد این داستان خود مبنای یک پژوهش مستقل تواند بود، لیکن آنچه به اجمال در این باره می‌توان گفت، کشف اولین نسخ از هند، اولین معرفی علمی و اولین فهرست‌نویسی و تشخیص سراینده اثر به دست سه خاورشناس، مصحح و فهرست‌نویس فرانسوی، در سده ۱۸ تا ۲۰ انجام شد و تنها در نیم قرن اخیر بود که متن از انحصر تمام عیار محققان فرانسوی خارج شد، با این وجود به یکی از مهم‌ترین متون حمامی مورد توجه پژوهشگران غربی و ایرانی بدل شد^۱. در همین پژوهش‌های اخیر بود که در آثار کسانی چون دوبلو (Blois)، عباس سلمی، ون‌دیرگ و بهویژه اکبر نحوی، اشتباهاتی مثل و انتساب اشتباه اثر به «عطایی رازی» که توسط بلوشه انجام شده بود، تصحیح شد و ضمن اثبات اصالت دوبخشی و دوسراینده بودن متن، سرایش متن در دو مقطع، توسط دو شاعر نیز مسلم شد. به روایت نسخه اقدم کمبریج و دو نسخه دیگر^۲، بخش کهن این حمامه دوپاره را شاعری به نام شمس الدین محمد کوسج (مشهور به تُرک کوسه یا سرخ کوسه) سروده است که قرائی زبانی و شعری، سرایش آن را در حدود قرن هشتم می‌دهد. بخش جدیدتر آن نیز به روایت خطاب‌های شاعر به خودش، توسط شاعری با تخلص شعری «عطایی»، و باز بنا به قرائی زبانی، در حوالی قرن دهم سروده شده است. بخش کهن آن، شامل ۴۲۳۸ بیت است [بنا به تصحیح نحوی]^۳ که ۱۸۲۸ بیت آن را

^۱. آنکیتل دوپرون (ankitel doperon)، خاورشناس و ایران‌شناس فرانسوی هنگام بازگشت از هند، در در سال ۱۷۶۰ م. چند نسخه از بربزنامه را از هند به کتابخانه سلطنتی لوئی پانزدهم (که بعد عنوان کتابخانه ملی پاریس گرفت) برداشت که اولین معرفی متن در دیباچه معروف مول (Mohl) (LXVII: ۱۹۵۳)؛ و اولین شناسایی سراینده و انتساب به اشتباه، به «عطایی رازی» توسط بلوشه (Blochet)، مؤلف فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس (۲۲: ۱۹۵۴) انجام شد.

^۲. برای سیر تحقیقات در مورد بربزنامه، و اطلاع از دو نسخه جدید محتوی نام کوسج، مقاله «جستجوی منابع جدیدی در رابطه با نام سراینده و تخمین زمان سرایش بربزنامه کهن» را ببینید (ر.ک: قائمی، ۱۳۹۷: شعر پژوهی (بوستان ادب)).

(doi: 10.22099/jba.2019.31543.3217)

بخش سوشنامه تشکیل می‌دهد (ر.ک: مقدمهٔ نحوی بر کوسج، ۱۳۸۷: بیست و چهار؛ سلمی، ۱۳۷۳: ۱۵-۱۶؛ نحوی، ۱۳۸۰: ۳۷۱-۳۸۸؛ دوبلو، ۱۹۹۸: ۴۷۵). یکی از زمینه‌های مهم تحقیق درباره منظومه‌های حماسی، خاستگاه‌شناسی آن‌هاست. اگر چه هر داستان حماسی، جایی از سطح شفاهی وارد کتابت شده است، اما در مورد منظومه، سؤال اصلی این است:

- آیا سرایندگان این را نیز می‌گویند، ولی این اقرار آن‌ها بیشتر یک سنت ادبی است تا یک گزارش واقعی) یا آن را از منابع شفاهی اخذ کرده، به تقلید از شاهنامه، بازبانی آرکائیک و لحن و سبک حماسی آن را به نظم آورده است؟

عدم وجود منابع مکتوب دربارهٔ خاستگاه داستان بربو، فرض اخذ اصل روایت از منابع شفاهی را قوت می‌بخشد. این جستار با تحلیل قدیم‌ترین روایت منتشر از داستان بربو و تطبیق آن با متن منظوم، سعی می‌کند این فرضیه را اثبات کند که اصل داستان مأخذ برای سرایش، شفاهی بوده است. شاعر، داستان را از اصل شفاهی خود اخذ کرده، ضمن ایجاد تغییراتی برای تطبیق متن با داستان‌های شاهنامهٔ فردوسی، متن منظوم خود را در قالب دنبالهٔ بخشی از شاهنامهٔ فردوسی سروده است. نگارنده در مقالهٔ دیگری، کیفیت این الحاق را در نسخ شاهنامه مورد بررسی دقیق قرار داده بود (ر.ک: قائمی، ۱۳۹۸: ۱۰۳-۱۲۶). جستار حاضر، به تبیین خاستگاه عامیانه داستان بربو و خاستگاه‌شناسی منظومه، به یاری منابع عامیانهٔ حماسه پرداخته است.

حال پرسش اصلی در مورد بخش کهن این است که سرایندگانه آن را از کجا اخذ کرده است؟ برای پاسخ بدین پرسش، عملیات تحقیق را در سه بخش انجام داده‌ایم: بیان زمینه تحقیق، بررسی ساختار دو روایت و بازسازی منبع فرضی روایت کوسج در ادب عامیانه.

۱- نسبت ساختار دو بخشی داستان بربو در منابع منظوم با منابع عامیانه
 امروز می‌دانیم، اگر چه عنوان «برزونامه» در اصل متعلق به دو منظومهٔ جداگانه است؛ این نام، برای یک اثر مستقل، بیشتر به نسخ بخش جدید اطلاق می‌شده است. علت این است که متون بخش اول عمده‌تاً بخشی از نسخ شاهنامه بودند که به داستان‌های فردوسی ملحق شده بودند و استقلال نداشتند.

الحق بخش کهن برزونامه به بخش وسیعی از دستنویس‌های شاهنامه، از قرن نهم به بعد، باعث شده، بعد از فردوسی، در بین منظومه‌های حماسی ژانر حماسه ملی (پهلوانی)، بیشترین فراوانی متعلق به این متن باشد. البته در بین نسخی که از برزونامه یافت می‌شود، فقط یک مورد (اقدم نسخ) مستقل و بقیه الحقیقی به شاهنامه‌اند، ولی با توجه به دستنویس‌های فراوان‌های داستان الحقیقی، باید گفت، داستان برزو بسیار مورد توجه مخاطبان شاهنامه فردوسی بوده است. جدا از داستان، یکی از دلایل محبوبیت بخش کهن این است که سراینده بخش کهن، کوسوج، در سطح شعری حماسه نیز بسیار به شیوه و اسلوب شاهنامه نزدیک شده است. تا جایی که به نظر یکی از شاخص‌ترین صاحب‌نظران و محققان حوزه شاهنامه، ذبیح‌الله صفا، بنا بر موازین حماسه‌سرایی و از لحاظ ترتیب میدان‌های جنگ و تسلسل وقایع و وصف پهلوانان و استعمال کلمات و ترکیبات حماسی، برزونامه چه به عنوان منظومه و چه داستان، در بین منظومه‌های حماسی فارسی، از دیگر همتایان خود، حتی از گرشاسبنامه اسدی، «بهتر» [عطف به محتوا] و «زیباتر» [عطف به صورت] است (صفا، ۱۳۷۴: ۳۱۰).

در مورد بخش دوم و طولانی برزونامه اوضاع متفاوت است. این بخش که طولانی‌ترین منظومه حماسی فارسی را تشکیل داده، در قیاس با شهرت بخش اول، تا امروز برای محققان ناشناخته بوده، برای مخاطبان حماسه فارسی نیز به عنوان یک منظومه مهجور مانده است؛ حتی با وجود این که غالب داستان‌هایش در بین طومارهای نقالی مشهور بوده است. لیکن هم از نظر شعری و هم داستانی از شاهنامه بسیار دور و متنی مستقل است که بیشتر محتوی قصه‌های عامه‌پسند و رمانس‌های قهرمانی است؛ داستان‌های پر شوری که بر محور عشق ورزی‌های برزو و حوادث پیرامون مسیرش شکل گرفته است. این بخش به عنوان داستان مستقل، از ساختاری منسجم برخوردار نیست و در سطح داستانی، بسیار آشفته است. از حیث شعری نیز کم‌مایه بوده، هدف سازنده یا سازندگان آن این بوده است تا از طریق پیوند داستان برزو به داستان‌های دیگری در ادامه آن، به توسعه خط روایی حماسه‌های ایرانی دست بزنند و خلق یک اثر عظیم را ممکن کنند؛ اثربری که به گواه تاریخ ناموفق بوده است. لیکن روایات منظومه از حیث خاستگاه‌شناسی، کاملاً از ادبیات عامیانه اخذ شده است.

یکی از عوامل موقیت داستان بروز، شهرت داستان رستم و سهراب در بین عام و خاص بوده است؛ چرا که محسوب شدن به عنوان ادامه محبوب ترین داستان حماسی ایران، خود دلیلی کافی برای کسب محبوبیت یک داستان در بدنه روایی داستان‌های حماسی بوده است. در کتاب فردوسی‌نامه که مجموعه ارزشمندی از حماسه‌های شفاهی ایرانی در مرحله ضبط سینه به سینه بوده است و پدیدآورنده آن، بدون احتساب تفکیک و امتیازی، به جمع آوری بدنه روایات شفاهی شاهنامه و داستان‌های حماسی از بین مردم اقصی نقاط ایران پرداخته است، از جث کمی، بیشترین نمونه‌های شفاهی گردآوری شده اول مربوط به رستم و سهراب، با ۱۶ مورد و بعد، برزونامه با ۷ مورد بوده است؛ هفت موردی که شش روایت آن مربوط به بخش قدیم و یک روایت مربوط به بخش جدید است (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: جلد سوم). تقریباً همه متون شناخته شده محتوی حماسه‌های شفاهی که در خط داستانی شاهنامه جای می‌گیرند، داستان بروز را با آب و تاب زیادی نقل کرده‌اند، به او در مقابل فرامرز، در دیده دو رقیب برای جانشینی عظمت مقام جهان‌پهلوانی رستم نگریسته‌اند. برزونامه دارای چند روایت مثور است که در آنها به هر دو بخش قدیم و جدید پرداخته شده است؛ کتاب منتشر رستمنامه که به گفته محبوب یکی از سه متن داستانی مشهور بساط فروشنده‌گان دوره گردی بود که طعه‌های سنگی کتب عامیانه فارسی را در عصر قاجاری به مخاطبان عرضه می‌کردند (در کنار حسین کرد و امیر ارسلان نامدار) و حتی به مکتب خانه‌ها راه پیدا کرده، در بین طبقه صاحب کف تموّل و سواد لازم کتابی محبوب بود، اگر چه به داستان رستم اختصاص داشت، نزدیک سه‌چهارم حجمش حاوی داستان بروز بود؛ داستانی که بر هر دو بخش برزونامه قدیم و جدید قابل تطبیق است و بیش از هر متن نقالی دیگری از داستان‌های بخش جدید برزونامه نشأت گرفته است (رستمنامه، بی‌تا: ۵۰ به بعد). تقریباً در همه طومارهای نقالی جامع شاهنامه نیز داستان بروز وجود دارد و بعد از داستان بیژن و منیزه آغاز شده، بعد از اتمام بخش قدیم تا آغاز داستان یازده رخ، بخش متناظر با برزونامه جدید، و گاه قطعاتی افزون بر آن، تا پایان طومارهای طور پراکنده در ضمن دیگر داستان‌ها نمود دارد (ازجمله، ر.ک: فتح‌الشکر، ۱۳۷۷: ۲۴۴ به بعد؛ نایگلی، ۱۳۹۷: ۳۰۹ به بعد؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۱۰-۲۱۵؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۵۰ به بعد). طومار نوعی متن مكتوب حد واسط بین ادبیات

گفتاری و دیوانی (رسمی) است. غیر از طومارها، در حماسه‌های شفاهی غیرمکتوب هم برزو یک شخصیت بزرگ است که به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد، بتوان او را شخصیتی غیرشاهنامه‌ای (اگر شاهنامه فقط به معنی سروده مستقیم فردوسی باشد) به شمار آورد. علاوه بر روایات شفاهی انجوی شیرازی، روایت متعلق به منطقه کوهمره سرخی فارس از علی‌حسین عالی‌نژاد و شکرالله مرادی که روایتی کاملاً متفاوت با دو بخش قدیم و جدید است (ر.ک: حسام‌پور و..., ۱۳۸۸: صص ۶۹-۱۰۱) و بروزونامه نقالی مرشد محمد ترابی، بروزونامه‌ای را که اجرای نمایشی و منحصر به فرد بخش کهن به شیوه نقالی سبک قهوه‌خانه‌ای طهران قدیم است، نیز می‌توان به این موارد افزود (نسخه شنیداری: موجود در آرشیو کتابخانه ملی ایران).

داستانی با این حد از محبویت، نسبت به داستان‌هایی چون داستان فرامرز، و متونی چون بهمن‌نامه و کوش‌نامه، قدمت زیادی ندارد. عدم اشاره بدان در منابعی که پیرامون داستان‌های حماسی پس از فردوسی، قدیم‌تریم یادکردها را دارند (چون نزهت‌نامه علایی، تاریخ سیستان و مجلمل التواریخ و القصص) اصلی‌ترین دلیل در این رابطه است. در هر حال، بخش قدیم این داستان، حداقل از سده هفتم یا هشتم سروده شده و به شاهنامه ملحق شده است و روایات شفاهی موجود همه چندین سده نسبت به متن مکتوب تأخر و تازگی دارند.

حال یک سؤال بزرگ می‌ماند: سراینده‌ای که احتمالاً متعلق به سده‌های هفتم یا هشتم است، داستان را از کجا گرفته است؟ این یکی از ابهامات باقی‌مانده در مورد داستان برزو است که شاید هرگز روشن نشود. آیا داستان برزو در اصل شفاهی خود نیز مشابه متنی بود که کوسج سروده، یا او متن را بدین صورت تغییر داده است؟ برای پاسخ به این پرسش باید ساختار داستان دو متن منظوم و منتشر را توصیف کنیم تا ابزار تطبیق دو متن را فراروی داشته باشیم.

۲- توصیف ساختاری روایت برزو در منظومة کوسج

برای ترسیم چهارچوب مطابقت دو متن، ابتدا ساختار روایت برزو را در سروده شمس‌الدین محمد کوسج بررسی می‌کنیم. ساختار کلان داستان در روایت کوسج از بروزونامه کهن، مبتنی بر داستان برزو، پیش از ولادتش تا فرجام نیک سعادتمندی است که مخاطب برای سهراب آرزو می‌کرد و حال برزو، مظهر رویایی است که از سهراب دریغ شده است.

کوسج داستان بربو را، بر مبنای کهن‌ترین و کامل‌ترین واریانت موجود (نسخه کمبریج، اساس تصحیح نحوی)، در یک ساختار سه بخشی خلق کرده است:

بخش نخست: نبرد ناشناخته پدر و پسر هسته (تکرار الگوی رستم و سهراب):

طرح اولیه داستان بربو بر مبنای پیش‌نمونه جهانی نبرد پدر و فرزند، با الهام و تقلید از داستان رستم و سهراب، منتهی با پایانی خوشایند، مطابق خواست مخاطب و برای تسلی سوگواری و غم او از آن پایان تلخ خلق شده است. احتمالاً شکل اولیه داستان بربو، رونوشتی از داستان سهراب بوده است که تنها سرنوشت متفاوتی برای او به ارمغان آورده است. تا این که فرامرز به خیمه سوسن می‌رسد و به اثر سم اسب دلاوران ایرانی شک می‌کند و به تحقیق مشغول می‌شود؛ ناگهان شیوه اسب بیژن را شنیده، اسب فرامرز (غراب) بدان پاسخ می‌دهد. بیژن که پیش از توشیدن شراب مسموم راز سوسن را کشف کرده، با پیلسن نبرد می‌کند که زال و فرامرز سر می‌رسند. زال رزم با پیلسن را ادامه داده و فرامرز را به دنبال رستم روانه می‌کند. رستم و بربو از یک جانب و لشکر افراصیاب از جانب دیگر به محل نبرد می‌آیند و جنگ آغاز می‌شود.

در برخی واریانت‌های موجود در داستان بربو، داستان سوسن رامشگر وجود ندارد؛ به همین دلیل باعث شده، برخی آن را الحاقی فرض کنند و حتی در تصحیح این متن آن را کنار بگذارند؛ اما شباهت سبکی بین متن داستان سوسن و بقیه بخش‌های برزونامه کهن این نظر را رد می‌کند. در حقیقت کوسج برزونامه خود را از پیوند دو داستان بربو و رستم (تکرار رستم و سهراب با پایان خوش) و داستان سوسن رامشگر ایجاد کرده، آن را بین داستان بیژن و منیژه و دوازده رخ گنجانده است.

بخش سیوم: پیروزی نهایی خیر بر شر و نیک‌فرجامی قهرمان - با صفات‌آرایی ایرانیان و تورانیان در برابر هم و به یمن همراه بودن بربو رستم، شکست افراصیاب ناگزیر خواهد بود. درنهایت پس از شکست و گریختن مجدد افراصیاب، کیخسرو به زابلستان رفت، بعد از اقامت یک‌ماهه در آن دیار، منشور غور و هری را با درفش عقاب‌پیکر به بربو و اگذار می‌کند. با این فرمان شاه، ولایت هرات ه زابلستان افزوده می‌شود و بربو در کنار نیا و خویشانش، با خوبی و خرمی روانه زادبوم خود می‌شوند: یکی از خوش‌ترین پایان‌های

منظمه‌های حماسی فارسی که از طبیعت انگیزشی داستان گواهی می‌دهد که با الهام از تراژدی جانکاه رستم و سهراب پدید آمده است. الهامی که برخی کتابان نسخ متأخر فلسفه ضرورت خوش‌فرجامی آن را در نیافته‌اند و با افزودن اپیزودی محتوی مرگ برزو به دست منه‌راس دیو (و متقابلاً مرگ دیو به دست برزو) در چند نسخه محدود، این پایان را تحریب کرده‌اند! (ر.ک: قائمی، ۱۳۹۶: ۴۰۵-۴۲۱).

در بخش پسین، روایت *احیاء الملوك* از داستان برزو را تحلیل می‌کنیم.

۳- توصیف ساختاری روایت برزو در گزارش *احیاء الملوك*

کلید حل مساله خاستگاه روایت برزو در متن منظمه، تحلیل قدیم‌ترین روایت منتشر از داستان برزو و تطبیق دو متن با یکدیگر است. قدیم‌ترین روایت منتشر داستان برزو در کتاب *احیاء الملوك* (تاریخ سیستان تا عصر صفوی) تألیف ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، در ۱۰۲۷ق. مقارن با پادشاهی شاه عباس اول است که سال بعد، شرح وقایع سال ۱۰۲۸ نیز بر مبنای آنچه مؤلف خود به چشم دیده و به دقت ضبط کرده، بدان افزوده شده است.

احیاء الملوك یک تاریخ محلی و تاریخ سرزمین سیستان است. نام کتاب، خود محتوی تعبیر نویسنده از انگیزه او از نوشتن یک تاریخ محلی است: معنای نام این اثر «تجدید حیات پادشاهان [سیستان]» است؛ این تجدید حیات یعنی حفظ آن‌ها از طریق ضبط اعمال‌شان: یعنی زندگی بخشیدن و جاودان کردن تاریخ شاهان سیستان. نویسنده خودش را یکی از شاهزادگان و نوادگان صفاریان می‌داند و به گوهر خویش می‌بالد. او آنچه از منبع بنیادینش تاریخ سیستان نقل کرده است، با آنچه درباره شاهان سرزمینش از دیگر منابع استخراج کرده، تکمیل کرده است تا آن‌ها برای آیندگان بماند. پس بدیهی است، داستان برزو را چه شنیده (روایت شفاهی)، چه در منبعی خوانده که مستنداتی از آن در دست دست نیست (روایت شفاهی باواسطه)، در هر حال مأخذش ریشه در فرهنگ شفاهی سیستان دارد. منوچهر ستوده (۱۳۴۴/۱۹۶۶) *احیاء الملوك* را بر طبق تنها نسخه خطی شناخته شده از آن منتشر کرد. این نسخه البته تا قرن نوزدهم در ایران بوده است و کنت دوگوبینو در سال ۱۸۵۶-۷م. آن را به

کتابخانه بریتانیا در لندن برده بود و بعدها تنها میکروفیلم آن به ایران رسید و مبنای تصحیح قیاسی ستوده از روی تک نسخه موجود اثر شد.

فصل اوّل / حیاء الملوك، تاریخ شاهان سیستان، از زمان بنای سرزمین تا ظهر اسلام در آن است؛ به انضمام احوال برخی از امراض عرب سیستان در عصر پیشاصفاری. این فصل مشتمل بر تاریخ افسانه‌ای منطقه در عصر باستان و بیشتر مأخذ از تاریخ سیستان است که در اصل به حاکمان افسانه‌ای و حمامی سیستان پرداخته است (ملک‌شاه سیستانی، ۱۳۴۴: ۲۳-۴۸)، بر طبق این فصل، اوّلین پادشاه سیستان، گرشاسب بود. او پسرش کورنگ را، جانشین کرد و کورنگ، پسر خود نریمان را که او را معاصر فریدون و سومین ملک سیستان می‌خواند. پس از او نیز از سام و دستان (زال) و رستم - که به ترتیب بر تخت سیستان نشستند - یاد می‌کند (چهارمین، پنجمین، و ششمین شاه سیستان). او چون در نقل تاریخ باستان بنا بر اجمال دارد، در هر جا به داستان، ماجرا یا شخصیتی در داستان بر می‌خورد، از متون حمامی منظوم منتظر با آن نیز یاد می‌کند؛ از روایات مرتبط با نام‌های رایج در فرهنگ شفاهی سیستان با تعبیر «قصه» یاد می‌کند که گویای اطلاع او از منابع شفاهی است. مثلاً در نقل تاریخ حمامی گرشاسب تا نریمان، بخش‌هایی را که مربوط به ماجراهای گرشاسب، کورنگ و فرزندان و جانشینان وی است، در مجموع «قصه کورنگ» نامیده است (شخصیت اصلی قصه بوده است) (همان: ۲۳)؛ او همچنین عامیانه‌های سیستانی در حد شخصیت اصلی قصه بوده است) (همان: ۲۳)؛ او همچنین خوانندگان را برای اطلاع بیشتر درباره گرشاسب، نه به شاهنامه فردوسی که به گرشاسب نامه اسدی طوسی (همان) و درباره سام سوار نیز به سام‌نامه ارجاع می‌دهد (همان: ۲۵)؛ ارجاعی که قدیم‌ترین یاد کرد یک منبع موثق منتشر از سام‌نامه منظوم فارسی است. بخش‌های بسیاری از محتوای اثرش نیز بازتابی از روایت شاهنامه است، ولی او از ساختار حاکم بر داستان‌های شاهنامه تبعیت نمی‌کند و مشخص است که به اقوال و مکتوبات پیشینیان خود در باب تاریخ شاهنامه تبعیت نمی‌کند و مشخص است که به تاریخ سیستان است.

پهلوانان سیستان استناد کرده است؛ به خصوص، بیشترین استنادها به تاریخ سیستان است. بخش داستان کورنگ و جانشینانش، با شروع کشمکش شدید بین ایران و توران پایان داشت. داستان بعدی در فصل اوّل / حیاء الملوك «قصه کک کوهزاد» است که علاوه بر داستان کک، محتوی رستم و سهراب و داستان بروز نیز هست. او علاوه بر داستان‌های

شاهنامه، به داستان‌هایی که به عنوان ملحقات در نسخ خطی شاهنامه یافت می‌شوند، رجوع کرده و البته خود به الحاقی بودن برخی از آنها کاملاً واقع بوده است. از جمله در ابتدای کک کوهزاد می‌گوید که فردوسی در شاهنامه‌اش به این داستان توجه نکرده، اما این داستان در سیستان بسیار مشهور است پس باید نقل شود، هر چند مورخ از صحت آن مطمئن نیست و مدعی شده، منابعی به زبان فرس [فارسی] و پهلوی درباره‌ش دیده است (همان: ۲۶). او این بخش را با عنوان توصیفی «قصه کک کوهزاد و رستم پیش از رفتن رستم به البرز کوه بود» (همان) آغاز کرده و عنوان قصه، گواه بر نقش فرهنگ شفاهی سیستان در نقل داستان است. ملک‌شاه حسین با این گفته شروع می‌کند که فردوسی به این داستان توجه نکرده، اما این داستان در سیستان بسیار مشهور و بنابراین: «بیان آن حائز اهمیت است؛ چرا که داستانی بسیار معروف...[و] از آن مشهورتر است که محتاج بیان باشد.» (همان: ۲۷).

داستان کک کوهزاد و رستم به داستان رستم و کاووس و جنگ مازندران می‌پیوندد که به گفته ملک‌شاه حسین با اقامت رستم به مدت اندکی در مازندران خاتمه می‌یابد. البته او تصریح می‌کند که این سرزمین، مازندران معهود [طبرستان] نیست، بلکه به باور وی نام منطقه‌ای در بلاد شام (سوریه امروزی) بوده است و نامش «موزه‌اندرون» به معنی سرزمینی محتوی کوهی در آن بوده است (همان). اشارتی کوتاه به ماجراهای رستم و کاووس در مازندران و هاماواران که به گزارش مجمل مورخین مانند است، «داستان رستم و سهراب» آغاز می‌شود. دیدار رستم با تهمینه و تولگ سهراب با اشعاری از شاهنامه با بسط بیشتری نسبت به قصص پیشین بیان شده است. پس از اتمام تراژیک ماجراهای میان رستم و سهراب، و در اصل در ادامه روایت سهراب، نه در پایان مجزای آن، داستان بrzو نقل شده است. به همین جهت داستان بrzو با هیچ عنوان یا سرفصل خاصی مشخص نشده است و بدون وقفه نسبت به داستان قبلی شروع می‌شود. داستان بrzو به نسبت داستان‌های دیگر فصل اول بسط قابل توجهی دارد و در متن مصحح، حدود سه‌ونیم صفحه از نسخه ویرایشی احیاء الملوك بدان اختصاص یافته است. مدتی پس از مرگ غمانگیز سهراب و انقضای سوگ، پهلوانان نامی سپاه ایران با خلعت و تحفه بسیار از جانب کاووس به زابل آمده، با تشکیل مجلس سور و همراهی با رستم یک سال به بزم می‌نشینند تا او را در بازگشت به کامرانی معیت کنند. پس از مدتی داستان بrzو، به عنوان

بکی از «قضايای سانحه روزگار و بدایع گرددش لیل و نهار» با ارجاع به گذشته (فلش‌بک) آغاز می‌شود (همان: ۳۰).

در مسیر لشکرکشی به ایران، در باغچه‌ای زیبا در دامن کوهستان شکبان [مصحف شنگان]، سهراب با دختری «در کمال صورت و سیرت» برخورد می‌کند که به دیداری، به یکدیگر رغبت کرده، به آین و رسوم زمان خود به خرسندي دختر، عقد و زفافی منسلک گردیده، دختر به همسری او درمی‌آید. سهراب چند روزی نزد دختر مانده، از وصال او برخوردار می‌شود. در هنگام وداع، به تکرار داستان رستم و تهمینه، سهراب مُهره‌ای از بازوبند خویش به دختر می‌دهد تا به کودکی که به بازوan یا گیسوان فرزندی که به باور او دختر از وی بار گرفته است، بدهد: مُهره‌ای که نشان دودمان و هویت کودک خواهد بود. سهراب در میدان نبرد با پدر جان می‌سپارد و برزو، پس از مرگ پدر، به دنیا می‌آید. مادر از بیم بدشگونی و آشوب سرنوشت غمبار پدر، هویت پدر را از پسر پوشیده می‌دارد. برزو در جامه یک دهقان بزرگ می‌شود؛ تا زمانی که سپاه افراسیاب به تصادف از آن دیار عبور کرده، او را در حال زراعت می‌بینند، میان او و یکی از بهادران تورانی جر و بحث درمی‌گیرد، برزو به او حمله می‌برد. تورانی مهمیز بر اسب می‌زند که بگریزد؛ برزو دم اسب را گرفته، به یک مشت کار بهادر تورانی را می‌سازد. شایعات وجود دهقان جوانی با این زور و شوکت به گوش افراسیاب می‌رسد. توران شاه، پیران را در پی او می‌فرستد و به خواست وی، دهقان با ملازمت و تفقد تمام به درگاه توران فراخوانده شده، مدت‌ها آداب پهلوانی به وی آموزش داده می‌شود. زمانش که فرا می‌رسد، افراسیاب که به قدرت او امید بسته است، او را بالشکری «چون بلای میر و افزون از قطره شبنم» راهی ایران کرده، خرابی آغاز می‌کند. در نبرد ایران و توران، هیچ پهلوان ایران هماورد پهلوان نوخاسته تورانی نیست. کاووس از پیروزی‌های این دشمن جوان یمناک است و تنها امیدش به رستم است تا فرا برسد و او را از این مخصوصه نجات دهد. درنهایت رستم می‌رسد و پس از یک روز عیش، در میدان رزم حاضر می‌شود و نبرد سختی میان او و برزو آغاز می‌شود (همان: ۳۱).

در اوّلین نبرد، برزو به زخمی سخت، بازوی رستم را در هم می‌شکند و رستم ناگزیر می‌شود در ادامه نبرد پهلوانی دیگر را به جای خود روانه میدان کند. کاووس و انجمن سران

کسی جز فرامرز، پسر خلف رستم، را برازنده جانشینی پدر نمی‌یابند. در میدان نبرد، پای اسب بربزو در چاله‌ای می‌لغزد و فرامرز از فرصت به کف آمد، با سرعت سود جستجو، به چشم بر هم زدنی او را به کمند اسارت خود درمی‌کشد. بربزو در بند کشیده شده، به اسارت، به سیستان رهسپار می‌شود (همان: ۳۲).

زمانی که مادر بربزو از گرفتاری پسر در محبس ارگ قلعه خبردار می‌شود، شکایت به افراسیاب می‌برد. افراسیاب علاوه بر یک گردبند و جواهرات، یک زن ساحره به او می‌دهد که در توران به قدرت جادوهاش مشهور است. آن دو عجوزه عازم سیستان شده، نزد بهرام جوهرفروش می‌روند. با کمک بهرام و جواهرات خود و افسون ساحره وارد قلعه شود؛ ساحره تغیر چهره داده، در صورت یک زن خنیاگر به محبس راه یافته، بربزو را نجات داده، در تاریکی شب ناپدید می‌شوند (همان: ۳۳).

صبح فردا برخورد اتفاقی آنها با رستم به جدال آن روز و وعده مسابقه کشتی روز بعد منجر می‌شود. رستم در کشتی پیروز شده، روی سینه بربزو می‌نشیند و همین که می‌خواهد او به خنجر سر ببرد، مادرش مُهره و راز بربزو را افشا می‌کند. جشن بزرگی برپا می‌شود و کاووس امارت هرات را به بربزو پیشکش می‌کند. افراسیاب سوسنِ خنیاگر را با پیلسَم به سیستان می‌فرستد که با کمک هم، پهلوانان ایران را یکی پس از دیگری فریب دهند و دستگیر کنند. زال، رستم، فرامرز و بربزو پهلوانان را نجات می‌دهند و پیلسَم کشته می‌شود.

بدین ترتیب ملک‌شاه حسین داستان بربزو را در خط سیر پهلوانان خاندان گرشاسب روایت کرده، با وجود فاصله ۱۹۸ ساله با کهن‌ترین نسخه بروزونامه، اشاره‌ای به متنه نام بروزونامه ندارد. وقتی به داستان بربزو می‌رسد، اسمی از متنه به نام بروزونامه نمی‌برد، و داستان بربزو را تا ورودش با سپاه افراسیاب به ایران نقل می‌کند، اما پس از روایت آشتبانی بربزو و رستم، وقتی به محبوس شدن پهلوانان ایران، به حیله افراسیاب و دام سوسن و پیلسَم و نجات آنان به دست رستم و بربزو و زال و فرامرز و کشته شدن پیلسَم می‌رسد، درباره این بخش می‌گوید: «کاوس ولايت هرات به بربزو ارزاني داشته اضافه زابلستان شد و چون اين خبر به سمع افراسیاب رسيد، سوسنِ مطربه و پیلسَم به سیستان فرستاد و جمع پهلوانان به نوعی که فردوسی در شاهنامه نظم کرده [است]، محبوس و مقید شدند و به ضرب بازوی زال و رستم و فرامرز و

برزو، فتح عساکر ایران شده، پیلس مکشته شد؛ مجدداً پهلوانان به ایوان سام خرامیده، ندای عیش دردادند و در این اثنا خبر تولد سیاوش به رستم رسید...» (همان: ۳۴). داستان سوسن در چند سطر به اجمال فقط مرور شده است. پهلوانان، پس از رهایی اسرا مشابه اپیزود قبل در پایان واقعه، مجلسی برپا می‌کنند؛ در ضمن جشن پیروزی پایان داستان، رستم با شنیدن خبر تولد سیاوش راهی پایتخت کاووس می‌شود و این قسمت میان پیوند گذار داستان بروز به داستان پسین در بخش قصه کک یعنی تراژدی سیاوش است؛ داستانی که البته ملک‌شاه تصویح دارد، قصید نقلان را ندارد، فقط به خاطر نقش رستم و ملوک سیستان بدان اشارت کرده است و پس از گزارش فشرده‌واری از این بخش، عنوان بعدی، «قصه آوردن کیخسرو و پادشاه شدن در ایران» است (همان: ۳۷). نقش بروز در تاریخ سیستان دوم، به موازات نسخ شاهنامه حاوی این روایت الحاقی، با ولادت سیاوش مطلقاً پایان می‌یابد.

در بخش پسین جستار، دو سوی این متن را با یکدیگر به مقایسه خواهیم نشست.

۴- تقاویت‌های روایت ملک‌شاه و کووج: بازسازی منبع عامیانه فرضی روایت کووج
آنچنان که مرور شد، روایت ملک‌شاه از بروز در این کتاب که می‌توان از آن با عنوان «تاریخ سیستان دوم» یاد کرد، به ویژه در بخش اول از ساختار سه‌بخشی داستان کووج بیشترین تقاؤت را دارد. در مواجهه اول بروز تورانیان (که از حیث زمان کلان قبل ولادت سیاوش است)، پهلوانی کشته می‌شود و خبرش به افراسیاب که در صحنه حاضر نیست می‌رسد؛ لیکن در نظم کووج، سپاه افراسیاب در زمانی بسیار دورتر از این، بعد از شکست از رستم در پایان داستان بیژن و منیزه (در عهد کیخسرو)، افراسیاب خود همراه سپاهش است که زور بازوی بروز را در ریشه کن کردن درختی می‌بینند و گرسیوز و رویین نقش میانجی شاه را ایفا می‌کنند که اصلاً در این داستان حضور ندارند.

در داستان موسوم به «کین سیاوخش» که نسخه سیستانی داستان کین سیاوش و ضمیمه شده به داستان اصلی است، مطابق داستان اصلی کین سیاوش (روایت ایرانی)، در طولانی‌ترین رشتۀ جنگ‌های شاهنامه، درنهایت افراسیاب و گرسیوز به دست کیخسرو کشته شدند. به دلیل حضور کمنگ پهلوانان سیستانی در این نبرد مهم و مقدس، داستانی خلق کرده‌اند که در آن،

قبل از پیدایش کیخسرو و آغاز کین خواهی واقعی، رستم و یلان سیستانی به توران لشکر می‌کشند و غیر افراسیاب و گرسیوز که باید زنده بمانند تا در داستان واقعی حذف شوند، دیگرانی چون سرخه و پیلس و ... به دست یلان سگزی هلاک می‌شوند. فردوسی این روایت سیستانی درباره کین سیاوش را بین داستان سیاوش و کیخسرو و قبل کین اصلی نقل کرده است. خالقی مطلق، با توجه به اتصال زمانی و محتوایی پایان داستان سیاوش به آغاز داستان کیخسرو، این داستان را از حیث خط سیر داستانی در شاهنامه زاید خوانده، به دلیل برخی تنافرهای محتوایی اصل داستان با روح حماسی اثر، آرزو می‌کند، کاش فردوسی آن را نسروده بود (۱۳۸۶: ۷۲۸-۷۲۹ و ۷۳۵). بدین ترتیب با افزودن داستان برزو، پیلس در شاهنامه دو بار کشته می‌شود.

با اشاره ملک شاه در بخش کشن پیلس، به روایت فردوسی در شاهنامه، به نظر می‌آید او نسخه‌ای از شاهنامه محتوی این داستان را دیده، ولی به الحاقی بودنش واقع نبوده است. حال این سؤال پیش می‌آید، اگر او شاهنامه را با داستان برزو خوانده، چرا در بخش‌های دیگر داستان برزو، هیچ اشاره‌ای به شاهنامه ندارد؟ جواب این سؤال را باید در کیفیت نسخ شاهنامه محتوی داستان برزو جستجو کرد.

روایت برزو در احیاء الملوك، در عین شباهت با متن کوسعج تفاوت‌هایی بنیادین دارد: در اغلب نسخ شاهنامه، محتوی داستان برزو، این داستان در بین دو داستان بیژن و منیزه و یازده رخ (برخی نسخ: دوازده رخ) آمده است. در خود منظومه نیز این وضعیت تأیید می‌شود؛ چون در ابتدای منظومه، سپاه افراسیاب پس از شکست از رستم در پایان داستان بیژن و منیزه، در حال عقب‌نشینی هستند که برزو را در حال کشت و زرع می‌بینند (کوسعج، ۱۳۸۷: ۱۲). در پایان منظومه نیز بیتی هست که شاعر به داستان بعدی شاهنامه (یازده رخ)، با عنوان «گودرز و پیران» (دو شخصیت اصلی داستان مذکور) یاد کرده است: «چو از رزم برزو پرداختم / ز گودرز و پیران سخن ساختم» (برزونامه نسخه کمبریج: برگ ۹۵). البته در برخی نسخ متاخر شاهنامه، کاتبان بخش داستان سوسن را حذف کرده‌اند و منظومه کوتاه شده را، همراه دستبردهایی دیگر، به بین داستان رستم و سهراب و سیاوش منتقل کرده‌اند. در غالب نسخی که محل داستان را در همان محل اصلی حفظ کرده‌اند، به دلیل عدم درک بازگشت زمانی اول داستان

به زمان آشنایی سهراب و شهرو، بخش آشنایی و تولد را حذف کرده‌اند؛ عملًا داستان بربار با مواجهه افراسیاب و بربار شروع شده است. بدین ترتیب، اغلب نسخ شاهنامه، داستان بربار را به‌طور ناقص گزارش کرده‌اند. با توجه به اشاره ملک‌شاه به بخشی از داستان بربار در شاهنامه و عدم ذکر وجود بقیه بخش‌های این داستان در شاهنامه، او نسخه‌ای از شاهنامه را دیده است که داستان بربار را به‌طور ناقص داشته است. چون ابتدای داستان بربار در روایت او با کوسع کاملاً متفاوت است و بخش سوسن را در شاهنامه دیده است، پس نسخه مورد اشاره او نسخه‌ای بوده که داستان را بعد از بیژن و منیژه و بدون ذکر داستان سهراب و شهرو و تولد بربار آورده است. اصلی‌ترین تفاوت داستان بربار کوسع و ملک‌شاه نیز همین استقرار متفاوت دو داستان در حلقة زمانی و قایع شاهنامه بوده است.

تفاوت مهم دیگر این است که شاه ایران در برزونامه کوسع کیخسرو و در متن ملک‌شاه، در کل داستان، کاووس است. درباره شخصیت‌هایی چون گرسیوز و روین نیز که در داستان کوسع نقش محوری دارند، در داستان ملک‌شاه حتی نامی از آن‌ها در هیچ کجا ذکر نشده است. مادر بربار گمنام و سرزمینش به جای شنگنان، شکبان (شاید مصحف شکنان، مذکور در حدود العالیم، ۱۳۶۲: ۲۷-۴۰ و ۶۴) ذکر شده است. جزئیات شیوه افسای هويت بربار نیز در دو اثر متفاوت است. اتصال پایان داستان بربار در روایت ملک‌شاه به خبر تولد سیاوش که به‌هیچ‌وجه تجانسی با روایت کوسع ندارد، نیز روایت بربار در تاریخ سیستان دوم را بسیار ارزشمند و تبدیل به نسخه‌ای بکر از داستان کرده است که خاستگاه متن قصه کوسع را در خبایای گنگ خود مکتوم داشته است. ون‌دبرگ (G.R. van den Berg) نیز این روایت را با خلاصه داستان بربار در تاریخ دلگشاپ شمشیرخانی مقایسه کرده، این نتیجه را کسب می‌کند، شمشیرخانی به نقل عین روایت بربار در شاهنامه پرداخته، ملک‌شاه حسین در عین توجه به شاهنامه، به پیشینیان خود استناد کرده است (۱۳۵: ۲۰-۱۵۰).

اصل قیاس ون‌دبرگ روی دو تاریخ منتشر قرن هفتم بر بنیاد صحیحی استوار نیست. او دو متن را در یک رده با هم سنجیده است؛ اما متن شمشیرخانی فقط شکل منتشر روایت الحاقی شاهنامه است و بهتر بود روایت ملک‌شاه را که اصالت دارد با خود روایت کوسع که آن نیز اصیل است، می‌سنجید تا نتایجی فراتر از توصیف صوری دو داستان کسب می‌شد.

در هر حال، روایت شمشیرخانی از داستان برباز، بعد از داستان بیژن و منیزه قرار داشته، او عین متن کوسج را بازگفته است؛ شباhtی بین کوسج و شمشیرخانی هست که هم‌تراز آن در احیاء الملوك، بین ملک شاه و کوسج فقط در بخش سوسن وجود دارد و به همین علت ملک شاه فقط در همین بخش به شاهنامه اشاره کرده است؛ بنابراین، به احتمال قریب به یقین، او اصل داستان برباز را از منبعی غیر شاهنامه یا بربازونامه (که نامی از آن نمی‌برد) نقل کرده است.

با توجه به تأکید ملک شاه بر حفظ تاریخ حماسی سیستان و استفاده‌اش از همه منابع، داستان برباز پیش از اولین سرودهای آن در فرهنگ شفاهی حماسی ایران، به‌ویژه در سیستان، وجود داشته، احتمالاً ادامه طبیعی داستان رستم و سهراب بوده است. کوسج این داستان را از اصلش اخذ کرده است و چون قصد داشته، آن را به شاهنامه فردوسی الصاق کند، فضای قبل از داستان سیاوش را مناسب ندانیده، آن را بعد از بیژن و منیزه قرار داده است؛ اگر چه اشتباهاست را نیز در مسیر رفع ابهام‌ها مرتکب شده است. درباره انگیزه‌اش قضاوت قطعی دشوار است. ولی شاید علت، شخصیت کاووس باشد. او بعد از داستان رستم و سهراب، با دریغ کردن نوشدارو از سهراب، شخصیت منفی برای مخاطب شاهنامه به شمار می‌رفته، نقش مثبتش به عنوان شاه ایران در این داستان با کلیت حاکم بر شاهنامه در تضاد بوده است. به‌ویژه که فرزند سهراب کشته شده به خاطر ناجوانمردی این شاه، برباز، درنهایت داستان به همین شاه خدمت می‌کند و از او منشور حکومت غور و هرات را می‌گیرد. کوسج حماسه‌سرا این خدمت قهرمان را به کسی که جان را از پدرش دریغ کرده، با کین‌خواهی ویژه شخصیت بربازی مطلوب خود در تناقض می‌داند و ترجیح داد، شاه خوشنامی چون کیخسرو کلاه کیی بر سر برباز قرار دهد. در سده‌های ششم تا هشتم، داستان‌های دیگری نیز هستند که با چنین رویکردی برای الحاق به متن شاهنامه سروده شده‌اند و به همین جهت، در بین نسخ شاهنامه به صورت داستان الحاقی بیشتر یافت می‌شوند تا به عنوان حماسه مستقل؛ از جمله داستان‌های شبرنگ، آذربازین و گُک کوهزاد. به نظر می‌رسد این گرایش

در دوره‌ای از حماسه‌سرایی در ایران وجود داشته، و در خلق متنی دخیل بوده است که از آنها با عنوان «اقمار شاهنامه» می‌توان یاد کرد.

نتیجه‌گیری

بدین ترتیب ملک شاه سیستانی، داستان برزو را از منبعی جز شاهنامه محتوی برزونامه یا برزونامه مستقل (اعم از قدیم یا جدید) اخذ کرده است. از اشاره او به نبرد پیلس و پهلوانان ایرانی و کشته شدن او در بخش اپیزود سوسن وجود آن در شاهنامه و عدم اشاره او به وجود دیگر بخش‌های داستان در شاهنامه، در می‌یابیم او نسخه‌ای از شاهنامه را دیده است که داستان برزو را بین بیژن و منیژه و یازده رخ و از اول ناقص نقل کرده است. نسخه پیش روی او همچنین داستان برزو را، احتمالاً از ملاقات اسفندیار و برزو شروع کرده بوده، همین باعث شده، ملک شاه بخش اولیه داستان برزو (اپیزود سهراب و شهر و تولد برزو) را از منبعی متفاوت از کوسع نقل کرده است. در ادامه آن نیز، به خاطر تفاوت کاووس و کیخسرو در دو متن، بخش دوم را نیز (اپیزود رستم و برزو)، در ادامه بخش یکم، از همین منبع فرضی ناشناخته اخذ کرده است: منبع او با توجه به نداشتن قرینه‌ای در منابع موجود (به ویژه تاریخ سیستان که منبع اصلی اوست)، یا مستقیماً حماسه‌های شفاهی زادبوم او، سیستان، بوده است؛ یا لااقل از منبعی یاری جسته، که آن منبع، مستقیم یا باواسطه، بدین عامیانه‌های بومی راه می‌برده است. اگر چه متن *احیاء الملوك*، نسبت به منظومة کوسع، بیش از دو سده تازگی دارد، با توجه به وجه غیرزمان‌مند ادبیات شفاهی، این تأخیر را باید به معنی نوظهور بودن قطعی قلمداد کرد. قبل پیش‌بینی است، کوسع نیز منظومه‌اش را مستقیم یا باواسطه از حماسه‌های شفاهی اخذ کرده باشد و اصولاً نسخه اصلی و غیرپرداخته روایت برزو، ادامه‌ای متأخر برای داستان نافرجام سهراب بوده است. آنچه مسلم است، این داستان در جایی غیر از دوره شاهی کاووس نمی‌توانسته رخ داده باشد. اتصال آن به داستان سیاوش نیز بخشی از پیوندواره‌های شفاهی میان داستان‌های حماسی مهم بوده است؛ چرا که سیاوش نیز به نوعی برای رستم، چون برزو، شخصیتی دیگر بوده است که نقش فرزند ناکام رستم، سهراب، را برای پهلوان ملی ایران، به خاطر متبار می‌کرده است. کوسع داستان را جابجا کرده است، چون می‌خواسته منظومة خود

را نسبت به متن معیار ژانر حماسه، یعنی شاهنامه فردوسی، در جایگاه مناسب‌تری قرار داده باشد: شاه ایران را که در داستان بربز، واجد کارکرد و چهره مثبت بوده است که کاووس شاهنامه آن را فاقد بوده، با کیخسرو بدل کرده است و در ضمن اتفاقات اپیزود سوسن و پیلسن نیز تنافرهای دیگر جزئیات شخصیت‌های مشترک داستانش با داستان‌های فردوسی را تا حدی فروکاسته است. بدین ترتیب، به یاری متن داستان بربز در احیاء الملوك سند مهمی در اختیار ما قرار می‌گیرد که منبع فرضی داستان کوسع را در حماسه‌های گفتاری سیستان و ایران بازسازی کنیم.

منابع

- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه. ۳ ج. تهران: انتشارات علمی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). یادداشت‌های شاهنامه. جلد ۹. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب. (۱۳۶۲). مصحح: منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
- حسام پور، سعید و عظیم جباره ناصرو. (۱۳۸۸). «روایتی دیگر از بربزنامه». بوستان ادب. سال اول. زمستان. شماره ۲. صص ۶۹-۱۰۱.
- رسمنامه. (بی‌تا). کتاب‌فروشی علمی. تهران.
- سعیدی، مصطفی و هاشمی، حاج‌احمد. (۱۳۸۱). طومار شاهنامه فردوسی. دو جلد. چاپ اول. تهران: انتشارات خوش‌نگار.
- سلمی، عباس. (۱۳۷۳). «پژوهشی در بربزنامه و زمینه‌های مختلف آن». مجله دانشکده ادبیات مشهد. سال ۲۷. شماره ۱. صص ۱۵-۳۴.
- سیستانی، ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود. (۱۳۴۴). احیاء الملوك. به تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴). حماسه‌سرایی در ایران. چاپ ششم: تهران: امیرکبیر.
- غفوری، رضا. (آذر و دی ۱۳۹۶). «بررسی روایتی منظوم از پایان زندگی بربز». بوستان ادب. دوره ۸ شماره ۴. زمستان ۱۳۹۵. صص ۱۰۵-۱۲۸.

- قائمی، فرزاد. (۱۳۹۸). «بررسی سنت ادبی «الحاق‌سرایی» و تحلیل انگیزه سرایش شاعر در منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه (مطالعه موردی: برزونامه کهن)». نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. سال ۷۲. شماره ۲۳۹. بهار و تابستان. صص ۱۰۳-۱۲۶.
- . (۱۳۹۶). تصحیح و بررسی یک روایت الحاقی در نسخ شاهنامه (داستان «بخشیدن رستم مملکت خود به برزو و مرگ برزو»). ارج خرد: جشن‌نامه جلال خالقی مطلق. به کوشش فرهاد اصلانی. تهران: مروارید. صص ۴۰۵-۴۲۱.
- . (۱۳۹۷). «جستجوی منابع جدیدی در رابطه با نام سراینده و تخمین زمان سرایش برزونامه کهن» شعر پژوهی (بوستان ادب)). doi: 10.22099/jba.2019.31543.3217
- کوسج، شمس الدین محمد. برزونامه (بخش کهن). نسخه کتابخانه دانشگاه کمبریج. شماره ۵۶. Morāx Ms.۵۶
- . (۱۳۸۸). برزونامه (بخش کهن). به تصحیح اکبر نحوی. تهران.
- مشکین‌نامه. (۱۳۸۶). به اهتمام داود فتح‌علی بیکی. تهران: نمایش.
- مرتضوی، متوجهر. (۱۳۶۹). فردوسی و شاهنامه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- نایگلی، محمد شریف. (۱۳۹۷): طومار جامع نقالی شاهنامه. تصحیح دکتر فرزاد قائمی. مشهد: بهنشر (انتشارات آستان قدس رضوی).
- نحوی، اکبر. (۱۳۸۰). «ناگفته‌هایی درباره برزونامه». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. سال ۳۴. شماره‌های ۱ و ۲. صص ۳۷۱-۳۸۸.
- هفت‌لشکر: طومار جامع نقالان. (۱۳۷۷). مصحح: مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: تحقیقات فرهنگی.
- De Blois, Francois (1998): "Epics," *EIr*, Vol. 3, 474-77.
 - Blochet, Edgar (1954) *Catalogue of The Persian, Turkish, Hindustani And Pashtu Manuscripts In The Bodleian Library. Part III: Additional Persian Manuscripts*. Beeston Oxford at the Clarendon press.
 - Molé, Marijan (1953). "L'épopée iranienne après Firdosi," *La Nouvelle Clio* 5, pp. 377-93.
 - Van den Berg, G.R (2015), "Two 17th-century Prose Renditions of the Barzuname: The Story of Barzu, son of Sohrab, in the Ehya al-Moluk and in the Tarikh-e Shamshirkhani. In: Hashabeiky F. (Ed.) *International Shahname Conference - The Second Millennium. Acta Orientalis Upsaliensis - Studia Iranica Upsaliensia* no. 26 Uppsala: Uppsala Universitet. 135-150.